

شانس که میآید در میزند ، اما بد شانسی با اسلحه وارد میشود

۱۳۵۱ / ۷ / ۱۳

میگویند شانس که میرسد ، ذقالباب میکند اما تاکنون نشینده بودم که بد شانسی با اسلحه وارد میشود و اجازه جنبیدن هم نمیدهد.



عبدالله گلهداری

حدود یکماه پیش ماموری يك اخطار مالیاتی بنام عبدالله گلهداری «بازرگان» برایم آورد. به مامور گفتم من بازرگان نیستم و نویسنده کیهان هستم و نام بازرگان و بازرگانی را تنها در کتب درسی خواندهام قطعا تشابه اسمی موجب سوء تفاهم شده است به هر حال مامور را راضی کردم که اخطاریه را مسترد دارد.

اما این آقای عبدالله گلهداری بازرگان مثل اینکه میدانسته هر کاری که مرتکب شود ، کفاره آن دامنگیر من خواهد شد و ماموران دوایر دولتی آسانتر میتوانند به سراغ من بیایند زیرا آدرس من مشخص و نام همیشه در روزنامه است . بعلاوه همین سهولت امر بود که چند روز پیش ماموری بایک برگ جلب به شماره ۴۸-۱۹-۹۴ مورخ

۲۹/۶/۵۱ صادر از دفتر شعبه ۱۹ جنحه به من مراجعه کرد . با خواندن جلسه پی بردم که مربوط به آن عبدالله گلهداری است که عشریه دولت را نیرداخته است . از پاسبان که مامور کلاتری ۹ بود خواهش کردم ۲۴ ساعت مهلت

بدهد تا شخصا سوء تفاهم را برطرف کنم. فوراً به دفتر شعبه ۱۹ جنحه در دادگستری

مراجعه کرده خود را معرفی کردم و موضوع را پرسیدم. رئیس دفتر پروندهای را مطالعه کرد و گفت شما چک ۵۰۰ به مبلغ یکصد هزار ریال به عنوان شرکت تضامنی ایکس کشیده‌اید که برگشته است . گفتم من به احدی چک نداده‌ام و این گلهداری دیگری است که مرا گرفتار کرده است . رئیس دفتر پس از اینکه زلی زد و چنین مینمود که دردل به شارلاتانی من آفرین میگوید ، گفت شما عبدالله گلهداری هستید و آدرس‌تان هم روزنامه کیهان است . دادگاه شمارا به این اسم می - شناسد و رای خود را هم صادر کرده است. دست کم باید عشریه دولت را بپردازید و بعدا اختلاف خود را با شاکی رفع کنید.

گفتم مشخصات دیگر این عبدالله گلهداری چیست ؟ رئیس دفتر گفت ، مشخصات دیگری از او نداریم اما اکنون از روی شناسنامه شما مشخصات او را تکمیل میکنیم.

بیچاره شده بودم و راه برگشت هم نداشتم . شناسنامه‌ام درست رئیس دفتر بود. دیدم حالاتی که مشخصات مرا می‌نویسد و با تکمیل شدن پرونده نه تنها به زندان می‌آفتم بلکه جوابگوی اداره مالیات بر درآمد و شرکت هواپیمایی که همین آقابلیت قسطی از آن خریده بود و آنهم به سراغ من آمد ، باید باشم. عرق از سراسریدمم سرازیر ورعشه برانداختم افتاده بود . با التماس به رئیس دفتر گفتم ، سوگند میخورم که من عبدالله گلهداری بازرگان نیستم . مثل اینکه دل‌معاون رئیس به حال سوخت و گفت ، شما يك کار میتوانید بکنید و آن اینست که وکیل شاکی را به اینجا بیاورید . تا او بگوید که شما عبدالله گلهداری کذائی نیستید. آدرس وکیل را گرفتم و از اینکه از دادگاه سالم بیرون آمده بودم ، شکر خدا بجای آوردم اما به ناگاه فکری به خاطر رسید و درجای خود میخکوب شدم.

با خود گفتم اگر آقای وکیل، عبدالله گلهداری را از نزدیک نشناسد و بگوید «ای ناقلا ، خودتی ، چه خوب گیت آوردم» چه بگویم ؟

مایوسانه برای چاره جوئی نزد یکی از دوستانم در بازار رفتم و موضوع را به او گفتم . خدا پدر او را بیامزد که گفت مگر عبدالله گلهداری که چک کشیده ، اصل چک یافتوکی چک در پرونده نیست ؟

گفتم نمیدانم . گفت قطعا در پرونده است و از روی آن ، شماره حساب بانکی کشنده چک معلوم است و محکم میتواند با استفسار از بانک مشخصات این شخص را بدست آورد . فوراً به دفتر شعبه ۱۹ مراجعت کردم و پس از گفتن این موضوع و مراجعه به پرونده معلوم شد شماره حساب کشنده چک ۹۱۹۲ بانک ملی بازار است .

نامهای از دفتر دادگاه به عنوان بانک گرفتم و پس از مراجعه به بانک ، مشخصات کشنده چک را دریافت داشتم. معلوم شد تنها نام و نام خانوادگی تشابه دارد زیرا خوشبختانه پدرش برمن سبت پدري نداشت و شماره شناسنامه اش و محل صدور آنهم ، باشناسنامه تفاوتی قاضی داشت . به این ترتیب سر دادگاه و مامور جلب را از سرم کوتاه کردم اما کابوس این ماجرا و ماجرا های احتمالی آینده خوایم را سلب کرده. بعلاوه هرروز صبح که به اداره می‌آیم قبلا از پارکینگ روزنامه به راهنا تلفن میکنم و وقتی مطمئن شدم ماموری به سراغ نیامده به تحریریه می‌آیم.